

اولگا چتوریکووا (Olga chetverikova) نامزد دکترای علوم سیاسی، دانشیار دانشکده دولتی روابط بین المللی مسکو، عضو آکادمی مسائل ژئوپلیتیک و مرکز پژوهشهای اقتصادی روسیه بنام «سرگئی فیودورویچ شاراپوف»، کارشناس تاریخ و سیاست کشورهای اروپا و آمریکای لاتین

برگردان: ا.م. شیری

هم اکنون رایش چهارم در اوکراین در دست ساخت است

<http://www.fondsk.ru/news/۲۰۱۶/۰۶/۱۰/na-ukraine-uzhe-stroitsja-chetvertyj-rejh-۲۷۹۳۹.html>

۲۲ جوزا ۱۳۹۳

جنگ اصلی که امروز بر علیه روسیه (و نه فقط روسیه) پیش برده می شود، جنگی است اطلاعاتی- روانی با سمتگیری تغییر دیدگاههای سیاسی، و حتی جهان بینی همه مردم. متخصصان از «جنگ افکار» سخن می گویند که موضوع شکست آن را نوع خاصی از نگرش به جهان تشکیل می دهد.

زمانی که چند سال پیش پارلمان اتحادیه اروپا قطعنامه ای دایر بر مسئولیت مساوی اتحاد شوروی و آلمان نازی در قبال درگیر کردن جنگ جهانی دوم صادر کرد، روشن شد که غرب قصد تبرئه فاشیسم را دارد. هر زمانی هم اگر چنین اتفاقی بیافتد، تقبیح نازیسم موجب مسئولیت قانونی، و تأیید «هیتلر- قربانی اصلی استالینیزم» یکی از اصول ایدئولوژی جدید خواهد بود.

حوادث اوکراین گواه روشن آن است که مرحله اول احیای ناریسم توسط غرب به پایان می رسد... منحصر بفردی پدیده اوکراین در این است که نئونازیسم در اینجا بصورت خیال واهی بزرگ، متحد کننده فاشیستها، صهیونیستها، لیبرالها، پنهانکاران (باطنی ها)، جهان مسیحیان، پاپ گرایان و پروتستانها نمایان شده است. نقابها و نشانه های ایدئولوژیک زیاد هستند و ماهیت همه اینها یکی. صرفنظر از تعلق رسمی به این یا آن دین، حزب یا فرقه، همه آنها تصور واحدی از نظم آینده جهان و روشهای ایجاد آن دارند. همه آنها اعتقادات دینی واحدی دارند: دین آنها قدرت نامحدود در نظامی است که برای هر کسی جایی و سهمی از دارایی تعیین نکند (به یکی صد ناز و نعمت، به دیگری قرص جو آلوده در خون).

از دوره انقلابات اروپایی غرب به ستایش ابرمرد- پدیده ای که خود را در جای خدا می پندارد، عادت کرده است. امروز آن ابرمرد گاهی بشکل رئیس جمهور آمریکا، اواما و گاهی در شکل پاپ رم، زمانی بشکل کمیسر حقوق بشر سازمان ملل متحد، گاه دیگر ناگهان در هیئت جمع ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا، اتحادیه اروپا، کنگره جهانی یهود، بالاخره، در شکل خاخام خردمند ظاهر می شود. و پس از آن سعی می کند نظم خود را بر روی خون بنا نهد.

*

برای وادار کردن مردم به پذیرش حق قدرت نامحدود «برگزیدگان»، نه تنها نوسازی شعور، حتی بازسازی کل ساختار نفس انسان ضروری است. قدرت نامحدود، یعنی نظارت مطلق بر عقل، احساس و مهمتر از همه، بر عزم و اراده انسانها. روشهای سرکوب اراده های مخالف در طول قرنها در محافل مختلف وابسته به ساختارهای کاملاً بسته مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و تعیین شده است. در سراسر تاریخ دولتمداری، این واقعیت اولین بار در آلمان نازی که بعنوان فرزند محافل مالی آنگلو- آمریکائی و صهیونیستی معترف به شکست پروژه تروتسکسیتی خود در روسیه ظاهر شد.

*

امروز با در نظر گرفتن آن که چگونه سیاستمداران غربی با یاتسنیوکها و تورچینوفهای صادر کننده فرمان عملیات خونین با آرامی همصدایی می کنند، چگونه الیگارشهای صهیونیست بودجه شبه نظامیان فاشیست را تأمین می نمایند، چگونه جان چیمبرلن در مقابل هیتلر کرنش می کرد، چگونه ورزشکاران با شیوه سلام نازیها به بازیهای المپیک ۱۹۳۶ برلین اعزام شدند، چگونه بانک محاسبات بین المللی تحت مدیریت نازیها را بانکداران صهیونیست برای انجام امور مالی خود در طول جنگ عزیز می داشتند و تصور اینکه چگونه در تاریخ نچندان دور سالهای ۳۰ قرن بیستم، اروپا را در «نظم جدید» نازیستی بسته بندی کردند، باز هم واضح تر می شود.

*

برقراری رژیم نازی در آلمان چند هدف را دنبال می کرد:

اول- نابود کردن روسیه شوروی، بعنوان نماد چنان الگوی توسعه اجتماعی که مبتنی بر ارزشها، کاملاً آزاد از دین گوساله طلائی بود.

دوم- متحد کردن اروپا در یک نظام واحد اقتصادی تحت رهبری کارفرمایان آلمانی، بمثابه عصب مالی که بتواند در خدمت بانک محاسبات بین المللی برای ایجاد هماهنگی بین منافع بانکهای مرکزی کشورهای متخاصم باشد. برنامه ریزی شده بود که پس از پایان کار متحد کردن اروپا، رهبری فاشیست آلمان جایگزین نخبگان فراملیتی بشود که به ایجاد نظم جدید در مقیاس جهانی ادامه می دهد.

*

سوم- اجرای طرح صهیونیستی تشکیل دولت اسرائیل، که بخاطر آن قربانی کردن بخشی از مردم یهودی ضروری بود. قسمت فوقانی هرم صهیونیستی پس از جنگ با معامله بر سر درد و رنج یهودیان ساده، دین هولوکاست را ایجاد کرد و آن را به ابزار قدرتمندی برای مهندسی افکار عمومی بشریت جهان در جهت تأمین منافع سرمایه های عظیم یهودی تبدیل نمود.

چهارم- تبدیل آلمان به میدان آزمایشات هیتلری برای اعمال کنترل بر شعور. هدف این برنامه، نوسازی کامل انسان مطابق روشهای اصلاح نژادی، هم بمعنی «مثبت» آن (شکلدهی «انسان جدید») و هم بمفهوم «منفی» آن (تبدیل به جایگزین انسان) بود. آزمایشات اصلاح نژادی را آلمانها قبل از جنگ در همکاری تنگاتنگ با دانشمندان آمریکائی و انگلیسی انجام می دادند.

پس از جنگ، نتایج همه این آزمایشات گسترده بدقت جمع آوری و به آمریکا منتقل گردید. سازمان امنیت آمریکا دانشمندان پیشرو آلمان را که به برنامه تحقیقات آمریکایی زیر نظر سازمانهای اطلاعاتی جلب شده بودند، در چهارچوب عملیات «گیره»، از طریق «مسیرهای موش رو» واتیکان به آمریکا منتقل کرد. مثلاً، با **ورنر فون براون** که بعدها تا جایگاه یکی از مدیر مسئولان سازمان ملی هوایی و فضانوردی آمریکا (**NASA**) ارتقاء یافت، چنین اتفاق افتاد. **او. ف. فون فرشور**، رئیس دانشکده اصلاح نژادی برلین نیز به همین سرنوشت دچار شد. در سال ۱۹۴۹، او بعنوان عضو علی البدل انجمن از نو ساخته شده ژنتیک انسان آمریکا، که مطالعات اصلاح نژادی در معرض خطر را در پشت برچسب جدید «ژنتیک» پنهان کرد، برگزیده شد. اما **گ. د. میللر**، استاد دانشگاه راکفلر، که در سال ۱۹۳۲ در دانشکده قیصر ویلهلم به برنامه مطالعه مغز مشغول بود، بعنوان اولین رئیس این انجمن برگزیده شد.

بخدمت گرفتن ژنرال **راینهارد گلن**، رئیس اطلاعات هیتلری در جبهه شرقی و سازمانگر «سازمان گلن»، که بعدها به سرویس اطلاعاتی آلمان فدرال فراروئید، یکی از بزرگترین دستیابی های آمریکا بود. درست در نتیجه «یورشهای مغزی» بعمل آمده توسط گلن همراه با رئیس جمهور **ترومن**، رئیس خدمات استراتژیک، و **دوناون و آلن دالس**، سازمان جاسوسی آمریکا با هدف تبدیل آن به سازمان مخفی بسیار مؤثر خرابکاری، تجدید سازمان گردید. تشکیل شورای امنیت ملی و سازمان سیا در سال ۱۹۴۷، نقطه اوج این تلاشها بود. همانطور که **ران پاتون** نوشت، «این، بخش حقوقی بالای کوه یخ، پرده ساتر روند نامتعارف اقدامات غیرقانونی دولت، و از جمله، برنامه های مخفی دایر بر کنترل مغزها بود».

ساختارهای متعدد آوروآتلانیک هم که پس از جنگ بمنظور فعالیت در سمت همگرایی اروپا تأسیس گردیدند، نازیهای سابق را بطور گسترده جذب نمودند. رئیس باشگاه بیلدربرگ، **شاهزاد برنهارد**، (که حرفه خود را بعنوان اس اس آغاز کرد)، و **والتر هالشتاین**، اولین رئیس کمیسیون اروپا از جمله آنها بودند.

برنامه ایجاد نظم نوین جهانی در طول سالهای زیادی تحت شعارهای بشردوستانه به اجرا درمی آمد، واقعیت رابطه عمیق آن با ساختارهای مخفی پنهان نگه داشته می شد. امروز همه چیز تغییر یافته است. با اعلام آشکار «حق» انسان در غلبه بر طبیعت خود انسان با گذار آشکار به افراطی ترین شکل آزمایش روی انسان برای غرق کردن آن در دنیای جهنمی، اومانیسیم به ترانس اومانیسیم بدل گشت.

*

اگر غرب پیشتر خود را سرباز جنگنده برعلیه «کمونیستهای بی خدا» و «بنیادگرایان اسلامی» تعریف می کرد، امروز، بالاخره، نام دشمن واقعی خودش را آشکارا بر زبان آورد. بنا به اظهارات **کارل بیلدت**، وزیر خارجه سوئد و یکی از مبتکران اصلی اتحاد اوکراین با اتحادیه اروپا، روسیه در چند سال اخیر در جهت منفی متحول شده است. اگر در طول دهه اول پس از تجزیه اتحاد شوروی روسیه بسوی جلب ارزشهای غربی متمایل شد و سعی کرد آن را به جامعه حقه کند، اما رهبری کنونی روسیه بسوی مردم روی آورد و بمخالفت شدید با غرب برخاست. پوتین گفت کارل بیلدت با نمایش بی تعهدی خود نسبت به ارزشهای عموم بشری، به ارزشهای ارتدوکسی تکیه می کند، و ارزشهای ارتدوکسی نیز از بنیادگرایی اسلامی خطرناکتر است و تمدن غربی را

از جمله بدین سبب تهدید می نماید، که سعی می کند مناسبات خانواده را هم بر مبنای خصومت با همجنسگرایی و فراجنسیتی تنظیم نماید.

بدین ترتیب، نقاب نجابتی که سازندگان نظم نوین جهانی سالهای طولانی بر چهره داشتند، فروافتاد، آنها آشکارا به سوی روشهای مدیریتی فاشیستی و غیرانسانی روی آوردند. آنچه که ما امروز در اوکراین مشاهده می کنیم، عود فاشیسم نیست، بلکه، اجزاء پی در پی برنامه استراتژیک است: بزرگترین طوایف مالی، پروار کنندگان ارادل و اوباش کالامویسکی – هم خون و هم گوشت آنها، در باره استقرار نظم جدید جهانی دقیقا چنین فکر می کنند.

دلیل سکوت مرگبار سیاستمداران غربی، سازمانهای حقوق بشری، پاپ رم و سایر «صلحدوستان» در مقابل جنایات فاحش جنگی که در برابر چشمان ما در اوکراین روی می دهد نیز همین است. همه آنها شریک جرم هستند، و آنها می توانند فقط راجع به اصطلاحات جنگی بیاندیشند. در آخرین نشست باشگاه بیلدبرگ دقیقا سخن از تدارک جنگ برعلیه روسیه در میان بود. این مسئله را **س. دیدریک**، سیاستمدار هلندی و یکی از شرکت کنندگان اجلاس بصراحت بیان کرد.

اما مردم اوکراین که صدایشان در رسانه های جمعی انعکاس نمی یابد، چنین می نویسند: «امروز در طول تمام روز **کراسنئی لیمان** و **سلاویانسک** را بمباران و گلوله باران کردند. بستگان نزدیکم مقیم آنجا هستند. کوه اجساد انسانهایی که در زیرزمینها و چاهها پناه گرفته بود، از وقوع جنایات وحشتناک حکایت می کند. کودکان را کشتند، بیمارستان بیماران روانی را در **سیمیونفکا** بمباران و آن را از صفحه زمین بکلی پاک کردند، ماشین اورژانس حامل مجروحان را تیرباران نمودند، بیمارستان منطقه ای را هدف بمبارانهای شدید قرار داده، پزشکان جراح را مجروح ساختند... مردم گرسنه اند، عرضه نان از چند روز پیش متوقف شده، موجودی فروشگاهها را از بین برده اند. تانکها و نفربرهای زرهی پشت پنجره ها ایستاده اند. نازیها خانه به خانه مدارک را بازرسی کردند، روی دیوار خانه ها عکس صلیب کشیده اند، معنی آن را نمی فهمم. کمترین مقاومت را با تیرباران پاسخ می دهند. باور کردن آن مشکل است؟ اما همه اینها واقعیت هستند... این، توحش نام ندارد. آنها بدتر از فاشیستها هستند.»

اشاره:

در محل ستاره ها در متن اصلی تصاویر نصب شده است. مترجم